نعره ای است که در رزم علی [illegible] / به تزلزل چنان در انداخت

در چو نخل خزان رسید سپهر / باز [illegible] از سر انداخت

عقل کل در مجلس وصفش / ذکر الله اکبر انداخت

آسمان از کلاه داری او / تاج خورشید از سر انداخت

[illegible]

ز کمند همت [illegible] / نور از چشم اختر انداخت

یا علی [illegible] عالم گیر / هر که گردن کشید سر انداخت

این نه [illegible] / بر دو انگشت خیبر انداخت

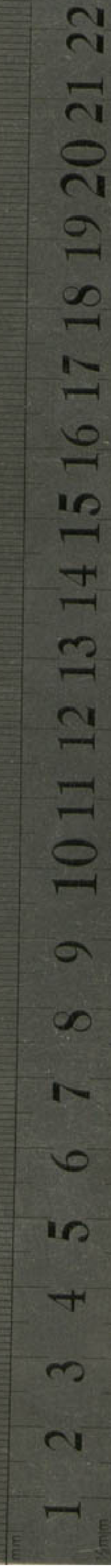
میرسد [illegible] اکبر / طرح افلاک دیگر انداخت

[illegible]

کتابخانه

جعفر سلطان القرائی

تبریز ۱۳۶۵ قمری



المطلع الثانی

هر که بر پای تو سر [illegible] انداز د
رشحه ای ابر رحمت در آن انداز د
سر زمینش ابر رحمت [illegible]
علم گن تا سپهر بر گردد
یا قضا طرح دیگر انداز د

اسرار [illegible] انداز د
گر بهار رشته زنگ سپهر
ذوق گه [illegible] بهر سر انداز د
[illegible] انداز د
باعث [illegible] سایه [illegible]
لطف تو سایه بر سر انداز د

[illegible] انداز د
خط هر کار نقش [illegible] سنه د
بر ورق [illegible] سطر انداز د
[illegible] انداز د
[illegible] خاک دار الملک
از کف تا بنجه انداز د

[illegible] انداز د
سر حق [illegible]
[illegible] انداز د
[illegible]
تا مه [illegible]
فی مدح المولا

سر نوروزی [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] فتنه و غوغا و شور
اخگر انداز جهان [illegible]
حسن تو در بهار [illegible] جلوه دیگر کند
[illegible]
با همه بیگانگی تو در همه [illegible]
[illegible] الغاضی [illegible]
[illegible] عاشقان [illegible]

بر زبان فصیح میگویم
سر لا نطق در زبان ما نه

با تو ملک جاودان باشد
هر که از خویشتن نکو دانی

از لب سبان لب عیان باشد
آفتاب جمال میر افروز

شمع خلوت سرای جان
دل ما چو پروانه از او سوخت

فارغ از ملک دو جهان باشد
هر که آمد به بزم ما بنشست

درین عاشقان از بلا باشد
ای نفس جان تازه زنت از غیب

همه فانینه باقی بار
لیس فی الدار غیره دیار

صورت ما چو جام مینمی
ما طلب ...

از دو جهان ... وجود ما بی چه
... در ما عاشقان ...

همه فانینه باقی بار
لیس فی الدار غیره دیار

... نگین دیده
حق به پا ... ردی ما کن

چشم جان برگ ... بیرون
دیده ... حسن ... زیب کن

همچو قطره دریا در این دریا
خویشتن ... در ما

که به ... فرو ...
این ... ضمیر ... کن

آن ... دلدار در دلم بنمود
... آن آمد

دل چو سلطان ملک جهان آمد
در شاه همه جهان گردد

همه را آخر الزمان آمد
... قبله آمد

نقطه در دایره عیان ...
دو ... در میان آمد

لیس فی الدار غیره دیار
همه فانینه باقی بار

هر که سر باخت اندرین سودا
شد در جمله عاشقان آمد

سر وحدت یقین ز حال ...
کثرت از زلف در ظلمات آمد

دل چو مشغول ذکر حق گردد
این سخن حاصل زبان آمد

همه فانینه باقی بار
لیس فی الدار غیره دیار

مجلس عاشقان ... آمد
ذوق اهل کمال ... بینیم

همه در دو عالم ...
... بینیم

آن خیال ... کمال ...
نقش ... بینیم

... جمال ...
نقش او در جمال ... بینیم

جز بمن ... دل فرو رفتیم
در زبان این مقال میبینیم

همه فانینه باقی بار
لیس فی الدار غیره دیار

... آن ساقی قدح در دست
از در ما در آمد و بنشست

تو همه وصل ...
خوش یک جام ... است

نقش فصال [illegible]
نقش [illegible]
[illegible] مهدی آخر الزمان [illegible]
صاحب خاتم سلیمانی
[illegible]

شه در راه حق رضا تسلیم
که نشسته بتخت سلطانی
[illegible]

هر که با ما در آمد اندر دیر
برهمه رهروان شد او درویش
[illegible]

این سخن [illegible]
در خرابات [illegible]
[illegible]
لیس فی الدار غیره دیار

آفتاب سپهر نورانی
شاه مردان علی عمرانی
[illegible] تا بود رهنمای
[illegible]

ولد الصافی علیه الله
[illegible]

جان حجاب است در ره جانان
خویشتن را ازین حجاب برآر
دو بیای حریف سر بر آن
خویشتن بنه ازین سر و دستار
دو رو نقطه توحید
[illegible]
موج دریا حباب هر سه یکیست
جز یکی نیست [illegible]

وحده لا شریک له [illegible]
خوش علی گو خوش [illegible]
[illegible]

در همه صورتند معنی او
وحده لا اله الا هو

تا [illegible] بی اندر بیت
خوش بگو هر دو سرای مغان
رو حجاب [illegible] دل دریا
افتح یا مفتح الابواب
[illegible]

هر که از خویشتن شکوه گشت
[illegible]
[illegible] نور حق عیان بینه
هر که [illegible] با ما
[illegible]

در همه صورتند معنی او
وحده لا اله الا هو
[illegible]

[illegible]

لذت دید ما الهی ... [illegible] ... چندانکه خدا اشه‌ام مشغول ... در همه صورتنه معنی اد

در دل و در سینه [illegible] ... در زبان این مقال گو یا که ... وحده لا اله الا هو

[illegible] ... تن توز درعین [illegible] دیدم

[illegible] ... تو در [illegible] دیدم

[illegible]

در همه صورتنه و معنی اد

وحده لا اله الا هو

شاه دلدل سوار می‌بینم ... دمبدم در تجلیات ظهور

صاحب ذو الفقار می‌بینم ... جلوه یار در [illegible] می‌بینم

عکس [illegible] دیدم

صنعت کردگار می‌بینم

[illegible]

مرا [illegible] ... [illegible] ... با حریفان سید سرمست ... گاه عاشق [illegible] که معشوق

مظهر [illegible] ... گاه [illegible] ... بر در دیر [illegible] ... گاه مطلوب و گاه [illegible] می‌بینم

[illegible]

ای [illegible] کبیر خدا ... دیوانه [illegible] ... [illegible]

آینه [illegible] ... [illegible] ... دانظه [illegible] ... دیوانه [illegible]

آرد

هر کو نرسی کمینه تیغ او را
بشکسته این کمان سه

خوش آنکه بپا کشید صحبش
گم کرده ز شوق دست و پا را

ای شیخ زرد ساده جبت
نشنیده لطف بود ما را

در کعبه و سومنات همه
عالم صفت ذات همه

مایم ز خویش بیخبرانه
سرمست ز باده معانه
از هستی و نیستی منزه
مطلق ز علایق زمانه

نکته [illegible] نیز با اوست [illegible] همه است
او بودن از دو هم دارا [illegible] تشبیهای [illegible]

لفظ ذو معنی و وهم و اندیشه همه محبوس اوست   بلکه این همه را که گفتیم در مکان افتاده است
اوار از اینها هر چه گفتم جمله در بالا ستی   ذات آن دارای عالم لامکان پیدا ستی

عاقلان ای گفتگو [illegible] اوست   [illegible] وصف او [illegible] وصف او
از نحو ضرورت سخن گفتم یقین بیجا ستی   لیک در رتبه [illegible] او نی ستی   اینکه هر کس [illegible] این همه [illegible] ستی

یعنی الف [illegible] تا احد اما   گر چه توحید گشته [illegible] در جهان
تا شود معلوم هر یک دان او دان ستی   منعدم گشته [illegible] الا ستی
این الف [illegible] میان این [illegible]
در مقام کشف وحدت حرف [illegible] ستی

هر که امروز [illegible] دیده در معرفت [illegible]   که ز سر وحدت [illegible] هر کشف   هر که در مرآت حق بیند جمال [illegible]
هم چنین فردا [illegible] روشن و بینا ستی   هر که او [illegible] ازین دنیا   زانکه آن آیینه بی زنگ [illegible] ستی

در ازل ملکوت [illegible] ایران

تا حیات [illegible] این [illegible] گنبد [illegible]

هزار جا [illegible] از زمین [illegible]

فصل

انشا

[illegible]

عرق نشسته بر رویش چو ژاله بر لاله . رخ صفحه ادیمی صبح در گلشن . نهان بچشم و بیش لطافت و ستغنا . زخجلت کنهان بستی و دامنش رنگین

شگفته تازه برش چو غنچه بر عنبر . خلاف لاله او ابجو ژرد در محشر . عیان ز دیدن چند ریش شرار و ... . از آن سو خجلت آن لاله بر سر ...

[illegible]

بگفت ور بچو کری در نظر داری . بگفتم که ز دوم منتظر نظر . بگفت رنج که افکنده است بر سر خواب . بگفتم اگر رخسار افکنده صد بستر

[illegible]

شار سفت بهر دو دری سفت زبان . بصد جنبش آن عالم صید روی صفدر . میان عالم ... بستر زره . این ... بسید بنینر ...

[illegible]

زلب که چمن نقش شد زلب که در وشنی . زلب که حوره بشید اند از کف لب کر . بجای آب بکرشته رخسار شعر ... بجای ریزه زرد ... غنچه ...

[illegible]

رباعی

چو عالم کرد ایمن نقش تو در بر جهنم

که او شود کل ایمان و دل ما زان اثر

[illegible]

[illegible]

بعزم همه قدرت بر ده درد

زمین ز قدرت او دانش عالم گیر

که او رسید ز آسمان

[illegible]

که عنبر بیش دولا مور دولت دلامد

نهفت چادر و رنگ خط غبار است

هر دو بیش نگه در از کرمان لطف

هر رباعی دگر که بر خدای دگر

نال باطل از او بیضه مخطط و می خط

بیان صادق او هر قضا و قدر

لکن تقلب عصیان تمام کند

شد نکونام رو در نفس تخمیس

شهنشها خورد هر جهت آن ماه

که ذره دهد از اعمال تو آفتاب خبر

کسی که خواند ولیش خدای بیند ثمر

کسی که کرد نفیش خطاب خیر البشر

کسی که خبر تر از تیغ لافتی ز رسول

بود ز جمله عبادات انس و جن برتر

ز باغ لطف بیان نخواند نباید

هزار طوطی بیان شکر او بنفس

لب بیان عزت نبود دعا کن بیان

آزادی برای اوصاف اثر

همیشه اوصاف تو نهال از نهاد

مدام ف روان با ... بار

ثمر باد ز نهال امید خضر

همیشه تا که بود از نهال امید ثمر

تم بتعلیق ۱۲۶۳

غیره ز میرزا ابوالقاسم [illegible]

[illegible]

هر چه عارض باشد او را چون هوا [illegible]

عقل بر این دعوی ما [illegible] هر گو [illegible] نیست

[illegible]

هر که [illegible] این سخن [illegible] ارکان [illegible] عالم است

در [illegible] این [illegible] است

[illegible]

سبب و ایجاب این [illegible]

از میان [illegible] این جهان [illegible]

[illegible]

نفس را [illegible] شکل است [illegible]

نفس بنده عاشق و معشوق او مولا است [illegible] در [illegible] نفس [illegible]

لغت ... نفس ... [illegible]

[illegible]

رباعی

عیب است عظیم برکشیدن خود را
و ز جمله خلق برگزیدن خود را
از مردمک دیده بباید آموخت
دیدن همه کس را و ندیدن خود را

[illegible]

ولد الطیان

[illegible]

افعال الله صمداً

عاشقان بیر عاشقان به [illegible]

[illegible] هر دم [illegible] شود [illegible]

[illegible] سجده [illegible]

در نارت [illegible] تربت [illegible]

[illegible]

مغرق [illegible] عشق [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible]

کم گشته [illegible] قطره در دریا [illegible] عشق

هر ذره ام خورشید [illegible]

در چشمه خورشید [illegible]

[illegible]

گر غمزه شد حاصل اول غمزه [illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

لیلم الصبح [illegible]

فلعلهم [illegible]

ما ملکت [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

اقطعوا [illegible]

کل [illegible] حسن

تا علت نسبت دو چیز را که بیکدیگر بسنجند اگر در یک مرتبه نباشند مثل شمس و شعاعش
که یکی علت و دیگری معلول نباشد
و متکلم و کلامش و شخص و حالش و فعل و مفعولش و امثال آن میگویند در طول هم و تقدم
و اگر هم سنخ و هم رتبه باشند اگر یکی علت و دیگری معلول نباشد مثل دو جماد و دو نبات
و دو حیوان و دو چشم انسان و دو گوش و دو دست و دو پای آن و امثال آن گویند
در عرض هم واقعند و اگر با وجود هم سنخیت علیتی باشد مثل قلب صنوبری نسبت بسایر
اجزاء بدن و علت نسبت بتغیراتش میگویند طول در عرض است پس عقل [illegible]
با سوالش هم رتبه نباشد از طول محض میگویند و مطلق که هم رتبه باشد طول در عرض میگویند
و کل ممکنات از این رو سه قسم خارج نیست و جمیع انحاء آنها [illegible]
نه سلسله ایجاد از طرف ائمه علیهم السلام بر بسیط است [illegible] مباین [illegible]
سلسله اول طبقه ایست که مصحح گردیده نوبت احدیه را در رتبه ذات الٰهیه
محصه و حظ بیت و علت جمیع اکوانند چنانکه آیات و اخبار و [illegible]
و براهین عقلیه [illegible] این است سلسله دوم طبقه انبیاء علیهم السلام اند که از نور
و اشعه و قطرات طبقه اولی خلق شده اند و [illegible]
سلسله سیم طبقه مؤمنین انسند که از نور انبیاء علیهم السلام خلق شده اند
سلسله چهارم طبقه مؤمنین جنند که از نور مؤمنین انس خلق شده اند
سلسله پنجم طبقه حیوانات که از نور طبقه جن خلق شده اند سلسله ششم نباتاتند که از نور
حیوانات خلق شده اند سلسله هفتم جمادات است که از نور حیوانات مخلوقند نهم اعراض
که از نور جمادات مخلوقند

سلسله هشتم [illegible] از نور [illegible]

و این نه سلسله اول نسبت شایسته مظهر و علت است و ثانی نزد معلول و ثانی نسبت شابت
منظور است و مجهولی لهذا هیچ ذره ممکنی نسبت بذات مظهر خود برسد اگرچه ابد الدهر
سیر و سلوک و با عبودیت رفتار نماید پس انبیا علیهم السلام نمی توانند برتبه محمد و آل محمد علیهم السلام برسند
و مجهول سوای انبیا برتبه انبیا و مجهولی است تا آخر که اعراض برتبه جماد نمی توانند
برسند انما تحد الادوات انفسها و تشیر الآلات الی نظائرها

قاعده در اقسام قیامات قیام شیء با شیء دیگر اگر از قبیل قیام نور با منیر و
و اثر با مؤثر و حال با صاحب حال و کلام با متکلم و معلول با علت [illegible]
اگر در طول واقع باشد قیام صدوری گویند و اگر از قبیل قیام مرکب
با اجزاء و اجزاء با یکدیگر باشد قیام رکنی و تحققی و عضدی گویند که قیام هر شیء با خود
[illegible] است و اگر از قبیل قیام الوان و اشکال باشد با اجسام قیام عروضی [illegible]
گویند و اگر از قبیل قیام علت باشد با معلول مؤثر باشد با اثر در حال با حال اگر
قیام ظهوری گویند پس قیام چهار قسم است که مناسب بهر مقام قسمی از اقسام استعمال گردد

قاعده هیچ شیئی از دایره و حدود ذات خود بیرون نمی تواند شد چنانکه
جناب امیر علیه السلام فرموده انما تحد الادوات انفسها و تشیر الآلات الی نظائرها
و حدود ذاتیه و مشخصات از رتبه ذات خود می باشد مثل کم و کیف و رتبه و جهت
و زمان و مکان زمان ~~استعداد هر شیء [illegible] گویند~~ [illegible] استعداد است
قطع نظر از [illegible] استعداد [illegible] زمان گویند و استعداد [illegible]
و نفوس و ارواح [illegible] و استعداد [illegible] گویند پس حرکه افلاک
و [illegible] زمان [illegible] بلکه [illegible] زمان هر شیء است [illegible]
هم زمان گویند و مجهولی مکان هر شیء [illegible] گویند پس [illegible]
[illegible] باشد مکانش از [illegible] می باشد

قاعده هیچ شیئی مقام خود را خالی نمی کند و مقام [illegible] نزول نمی کند
و لکن هر شیئی را مقامات است که سیر می نماید در [illegible]
و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم و نزول [illegible]
عرض و طول لا عرض نزول [illegible] است [illegible] که اول [illegible]
اول است [illegible] تا آخر نزول که عالم [illegible]
در جمیع مراتب [illegible] و [illegible] ظهور [illegible]
و در حال [illegible] و کذا و [illegible]
لا تعطیل لها فی کل مکان [illegible]

قاعده هر ذره از موجودات دو جهت دارد یکی حقانیه مبداء و نظر [illegible] که وجود می گویند و یکی نظر بنفس شیٔ است قطع نظر از ذکر مؤثر و مبداء و این را ماهیه [illegible]
پس کل ممکن زوج ترکیبی و من کل شیٔ خلقنا زوجین و فی کل شیٔ له آیة و چون
این دو جهت از شیٔ منفصل نمی تواند شد بلکه [illegible] هر دو ذاتی و مقوم شیٔ است
پس هر شیٔ مختار خواهد شد میخواهد نظر نماید برب و جوه [illegible] ناظره
الی ربها ناظره و میخواهد نظر نماید بر نفس فمنهم [illegible] و [illegible]
ایمان کرد و اما کفورا و چون هر شیٔ مختار است و جمیع آلات [illegible] دارد

قاعده در [illegible] [illegible] در [illegible] و [illegible] الا [illegible]
پس هر ذره هر طوریکه خواهد سیر نماید [illegible] و قوه [illegible]
عطا خواهد شد و ماهیه بدون [illegible] یکی جهت آنیه و حده شیٔ را
[illegible] در [illegible] [illegible] و یکی [illegible]
فی حد ذاته قطع نظر از غیر ملاحظه [illegible] را [illegible]
در [illegible] و جه [illegible] [illegible] آدل
[illegible] در [illegible] و [illegible] و جه و ماهیه را [illegible]
و جه [illegible] در [illegible] را [illegible]

قاعده ماده هر شیٔ [illegible] [illegible] صورة [illegible]
صورت [illegible] مثلا [illegible] [illegible] و [illegible] التی [illegible]
لا حق خواهد شد و مثل [illegible] جمع [illegible] [illegible]
که در وقت [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و الله [illegible]

قاعده [illegible] بذاته [illegible] [illegible] در [illegible] بذاته [illegible] صلود
خواه در [illegible] مثل [illegible] و خواه در طول [illegible] و ذی [illegible] بلکه [illegible]
ذاتا او صفة القدر [illegible] فی [illegible] و الذی [illegible] مؤثره [illegible]
و اثر [illegible] منفصل مثل [illegible] وجود و هر [illegible] که در [illegible]
و منفصل مثل [illegible] در [illegible] طول [illegible] در مقام [illegible]
[illegible] [illegible] و لکن [illegible] که [illegible] در مقام [illegible] [illegible]
[illegible] و چون ذات [illegible] در مقام [illegible] [illegible] الدولت [illegible]
که [illegible] توصیف [illegible] نماید [illegible] و [illegible] و صفه [illegible]
[illegible] و السلام علی المرسلین و قال [illegible] و ما [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] دکال
[illegible] [illegible] [illegible] توصیف کا [illegible] حقیقة [illegible] و لکن
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] المراه [illegible] المراه [illegible]

قاعده کمال ظهوری هر عدد آنست که آن عدد را با اعداد سابق تا واحد جمع کنند

(بعد از آن) از مخفوظ هر نمایه و کمال ظهوری آنست که قطع نظر از مخفوظ عدد سابق را با عدد داشته جمع

جمع کنند علاوه بعداد کمال ظهوری که مثل از مخفوظ هر [illegible] و این ظاهر است

در اسم فاطمه علیها السلام که کمال ظهوری ظا که [illegible] زیر کلمه

که [illegible] باشد و کمال ظهوری که عبارت از [illegible] است [illegible]

که [illegible] باشد و در اعداد [illegible] کمال [illegible] عدد [illegible] گرده [illegible]

در کمال ظهوری آنست که یک عدد را [illegible] علاوه [illegible]

حاصل ضرب کمال ظهوری عدد است

[illegible]

قاعده عالم امر مشتمله است [illegible]

و ملکوت مشتمله [illegible] که [illegible]

جبرائیل گویند و عالم خلق عالم مفعولات است فی الدرة الی الذرة

الدلیل الخلق والامر و عالم امر عالم معقولات است [illegible] و کان امر الله مفعولا

و عالم امر وجه مطلق و معقولات وجه مقیده [illegible]

قاعده در بیان عناصر اربع عناصر چهار است باد و [illegible] صور فاعلی و [illegible]

اعلم أنّه لمّا أدار سبحانه الأفلاك على الأرض حصل في هذه الدورة الأولى التراب وفي الدورة الثانية ظهر النبات
يعني ربّى النبات التراب فترقّى الإنسان من ترابه الترتيبية كما في حديث الأعراب وفي الدورة
الثالثة ظهر الحيوان وفي الرابعة صورة الإنسان وكل دورة في عشر قبضات تسعة من الأفلاك
وواحدة من الأرض والكل بمعنى التربية فاذا أكل الإنسان شيئاً من الحيوان والنبات فيه نفعه
أولاً في فمه ثم يلقيه إلى المعدة والمعدة بعد تحليله إلى العناصر الأربعة يأخذ كثيف الصفراء
ويلقي إلى المرارة وكثيف البلغم إلى الرئة وكثيف السوداء إلى الطحال والدم اللطيف الذي [illegible] للأعضاء
والكثافات تتلطف في أمكنتها شيئاً فشيئاً وأما اللطائف فصفوتها في الكبد تصعد إلى القلب
وهي الصفاء تتلطف في عروق [illegible] ويصل إلى الكبد والقلب فيأخذ الكبد تصعد إلى
القلب روح لطيف بعد تصفيتها والقلب بعد تحليلها وتلطيفها ولقاء تكثيفها في الدماغ
السمع والبصر كلها روحاً [illegible] تغتذي الأعضاء وتتقوى بها الإنسان
وهذا الأصل سبب لنا هذه المجموع الظاهرة في هذا العالم إلى اليوم المعلوم الموعود
والإنسان الحقيقي قطعاً به العلوم الحقة والمعارف الإلهية كما في حديث كل إنسان [illegible]
في بيان [illegible] وذكر وفكر وعلم وعمل ودنيا والآخرة والحكمة [illegible]

[illegible] إن كان إنساناً كثير الذكر للنفس وله وخيره حقيقتاً وأكثر [illegible] في جميع الأمور
ويتفكر في الآية والآية وعالم به وبكتب المعلومات وعليم في حفظه وصله ومتنبه
كما أن القلب الصنوبري للأنام والماء صدره [illegible] فهو كذلك وعلمك بالتأني
في سمع هذه القوى الخمسة [illegible] مسح الإنسان [illegible] المطلب بالعيان
وخاصيتها هذه النفس من الشراب والظاهرة والباطنة والحكمة [illegible] في لوقته
والطعام هذا الإنسان الأعمال والعبادات الشرعية من الصوم والصيام والحج
والجهاد والحسن الزكاة [illegible] الأعمال الشرعية والعبادات المشروعة وهو قوله
[illegible] لعبد يتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه الحديث ولما كان في ما كتبته
إشارات [illegible] ما قدرت عليها بيان [illegible]
على تحسين الكلام والعبارات والله عالم بالنفس وما هو آت

بسم الله الرحمن الرحیم

حقیقت محمدیه نزد اهل عرفان اطلاق است اول ماده کلیه شود که عبارت از انوار مطهره چهارده معصوم علیهم السلام

که هنوز تعین و تشخص و تخصص حاصل نکرده دوم آن فرد خاص شود که عبارت از ذات

خاتم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله الطاهرین و بالصدق اول در حضرت وارد است اولنا محمد و آخرنا محمد

کلنا محمد سیم اشعه انوار مطهره ایشانست که ماده اشقیا ایشانست و عقد ماده که در نهایت

حاشیه اعلی الله مقامه وارد است تفسیر در کلمه شریف حقیقت محمدیه

ربع الاول

شمس نقی ما بر نجیبا فهد ا

عطارد بشتری بر زهره زحل

ربع الرابع

عطارد بمشتری بر زهره زحل

والشمس فی قمر المریخ اودخل

[illegible]

نزجیه [illegible]	نزجیه لیبارت	نزجیه الصفات	نزجیه الافعال	نزجیه [illegible]
نزجیه الجعفر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

سلطان نمی دارم دگر ع لو

اهم لولیف و اهم لوکس د اهم لوف

در رقعه محمد بود و مقصود لو

کان باره که اوش انفس لوع لو

ا احمد مختار بیک ع لو

اردل ضعف عصمت دلشوق لو

هر کند بک چله دوعا لو

[illegible]

هم کا مرو دیگر یا ... ان روغن (ای)
... و نمرت ... مسحوق (دی)
هم ... و ... نیم ... دو (ای)
هم ... زنیم نمک (سلام)
هم کعبه ... و هم ... اورده
اینگونه ... را او ... که اورده
ناکار شدن بالوده علاج
زنجیر عرق نفس
لکه ... خداوند ... و مرتب ...
لکه ... و ...
لکه علاج ... طبع
لکه ... ولد ... که ...
رجوان بجه نیالوده علاج

... ورد
... کبود ... صد
... کبوتر ... را
... نیمه ... مرس
ناخن که ... تبریز ...
... جهان ... عبد ... از
شعر الحق بتریز که نیمود علاج

[illegible]

در ره جانان ما افتاده ام [illegible]

از برم تا [illegible] جان جهان [illegible]

انقدر [illegible]

[illegible] آه [illegible]

[illegible]

ما کلاه جاه خود ز جه ایم

تو ضعیف و طرفت که ... ز مرحمت زلف تست در نظر ایم

تو چه میدانی که ما در صبح ... که در آیدن ز درد ایم

... این زمان ... صفات ... که ... کرده ... جهان

... ذوقیست ... عاشقان که ... نظر ایم

... ما ... دل ... عشق ... چشم ...

... آمده ... که ... ایم

شیخ ... حلقه ... زلف ...

[illegible]

لعل ... آن ... ماه ... یار

... دلدار ... ملک ... یار

[illegible]

کشف ستر نورکم [illegible]

[illegible]

لمعات ولملک ارض قضا جمالک یا علی

ولایات و لعشق فی جلالک یا علی

[illegible]

لمعات والملک ارض قضا جمالک یا علی

والاولاد ولعشق فی جلالک یا علی

[illegible]

لمعات وجهك أشرقت فبدا جمالك باهرا
ولقد الفت وتشوقت في جلالك ناعي

[illegible]

لمعات وجهك أشرقت فبدا جمالك باهرا
ولقد الفت وتشوقت في جلالك ناعي

[illegible]

عجبکیم نه دن بو گران خشتون آرا ایدرن جه
بو لودم که چوقلدر فرمن یار ایکه بو اره بیان ه
بو لودم که جوق فلکدر فرمن باره یمکه شیمدر اوزره ایرشیم ه
سفر باغ که ناوک زخمه لکوزوم بیان ه
نیجه کوز آشقدن کوزدم ایجی نقش کوتولو لطف ه بیان ه
دیمسک صبح وصال بوده ب تیمورلر آه ایلدم
بره شب قیش یرده در بوهدن عزیز کنه و غمزه بیان ه
هزار نه دو تا نیچ کلکلر اکنه ایستر ایا ضرور
کنه بیا یش کرد قدر ایکن عجوره نیلکان

زرکان تکلی

هجران غم دل از کجا [illegible] جان دارم

تا بارم کشش از [illegible] جان دارم

مشکل [illegible] دل [illegible] دارم

کرنه دل [illegible] جان دارم

زلفم [illegible] همچون لاله نعمان

زاورنا کردیان اندر [illegible] دارم

زلفی [illegible] آتش در [illegible]

زلف چو آب [illegible] دارم

خوش ملک عراق و [illegible] کو در بیان

در حیرت [illegible] خاطر و [illegible] دارم

مبارک [illegible] نامه [illegible]

چه [illegible] ما بر دیگران که با [illegible] توانا دارم

اگرچه دورم از ایران ولی [illegible] دارم

هوای [illegible] شکر [illegible] دارم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سنه ١٢٦٩

در مدح حاجی [illegible]

[illegible] خلف [illegible] الله
[illegible] الله
[illegible] الله
خانه زاد حرم [illegible] الله
مولد [illegible]
[illegible] خلیل الرحمن
[illegible] خلیل الله

[illegible] الله
[illegible] الله
[illegible] الله
[illegible] که دارد [illegible]
[illegible] نوح [illegible] الله
حضرت موسی عمران [illegible]
[illegible] کلیم [illegible]
[illegible] روح الله

[illegible] رسول الثقلین
است [illegible] الله
[illegible] صفی الله
[illegible]
طمع [illegible]
که معراج [illegible]
[illegible]
نجف [illegible]
گنبد خضرا [illegible]

[illegible] تو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تو [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]

در عکس روی تو دولت بیدار
زیرا که روی فتح و اقبال دائم ابد

زینت خلق و روح جهان و عالم خلق
خوشتر که بر کمال تو از همه

بس که زنگ تو گرفت جهان
رحم آی تو نقشی
ریزه که امر تو بکمال نقشی

زبان بسته در امکان ارکان و اعیان
گفت خدا و نقش گفت بشر

زیرا که هست در تو نقش جهان بر دل

ای امر تو بلا ریب و بی لاف لعب
کی ز نقش نقش بگشته از نظر

پیرا چو نقش در دو عالم دارد
نهفته
که آمد آورده در دو را
رحم تو گشته غفار احمد

چون که رضا از بس افتقار
در آن که ذات تو نقش

[illegible]

... رحمت

... صبا ... رحمت

گفت ... غمت ... رحمت

ای که ... جان ...

[illegible]

زلف ... دام ... در دام دولت

... افتاده‌ام ...

[illegible]

قصه ... کام ...

[illegible]

... راه ...

[illegible]

در بیابان بلا افتاده ...

طوطی دل ...

[illegible]

گفت ... بنده ...

[illegible]

نقص ... عشوت ...

عشق ...

[illegible]

نه کسی محرم اسرار دل ...

که ... تو دل ...

[illegible]

قال الله تعالى ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله [illegible]

ظ المؤمنون من شفقتهم اولاده لا [illegible] الى [illegible]

روي ذات ليلة [illegible] جاء رسول الله في عالم المنام جالسا على كرسي وكان [illegible] قدامه [illegible]

ذلك بمحبة [illegible] الصدر في ذكر [illegible] امير المؤمنين صلوات الله عليه جالس قدامه [illegible]

فقال لي صلى الله عليه وآله هذا علي الذي [illegible] ان ذلك [illegible]

هو جواب الصدر [illegible] والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم اعلم ان متعلق الظرف هو الفعل المتأخر والظرف لغو قال الشيخ

الاعظم صلوات الله عليه في اول شرح التبصرة والظرف لغو لا مستقر [illegible] لان

المستقر عام يوجب [illegible] واللغو خاص يوجب [illegible] تحقيق ذلك

انه [illegible] قاعدة كلية وهي انه ان الظرف [illegible] المستقر

هو ما كان متعلقه من افعال العموم ووجب الحذف واللغو ما كان من افعال

الخصوص او العموم ولم يجب الحذف وقال النحاة في وجه التسمية

في المستقر لان ضمير [illegible] مستقر فيه واللغو لانه [illegible] عن ضمير [illegible] فيه

[illegible]

[illegible] لان المستقر عام [illegible]

[illegible] لان [illegible]

[illegible]

اذا كان الظرف [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]

واذا كان [illegible] يكون [illegible]

الرحمن الرحيم [illegible]

[illegible]

لكنا وجدنا منهم ومن [illegible] قد رأينا [illegible]

لما [illegible] وقال [illegible] خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزكيهم بها

وصل عليهم ان صلاتك سكن لهم [illegible]

واعتقادهم [illegible]

[illegible]

وتشريفهم بهذه الصدقة وصلّ عليهم بجميع آلائك وصفاتك وظهوراتك فإنك كريم لا تخيّب أبدًا
وما خلقت الجن والإنس إلا ليعبدون لم يتوقون فيعبدون وخلقتهم لك أعرف أن [illegible]
سكن اسم الآية يا أيها الذين آمنوا أنفقوا مما رزقناكم من قبل أن يأتي يوم لا بيع فيه ولا خلة
ولا شفاعة والكافرون هم الظالمون الخطاب بخطاب النبي الأكرم صلى الله عليه وآله وسلم
إذ لا ينفع للمحب الذي لا يطلب غير حبيبه وهو صلى الله عليه وآله جميع المؤمنين لوجهه لرب الناس
في رجب والدهر في ساعة والأرض في دار وهو صلى الله عليه وآله في مقام الجمع وجمع
الجمع مقام ذلك الذي جمع جميع [illegible] حال [illegible] سبحانه [illegible] الأعظم
صلى الله على محمد وآله وشيعته وسلم [illegible] باطن ومنه ظاهر والباطن منه معرفة ومحبة ومنه علم [illegible]
والفكر ومنه يقين وثبات وجزم والظاهر منه قول ومنه عمل فالمعرفة معرفة الله وتوحيده
في ذاته بنفي المثل والصفات والأضداد وتوحيده في صفاته بتجريده عن الأضداد
وتوحيده في أفعاله عن الشرك كله والتعدد والأنداد وتوحيده في عبادته عن الشرك [illegible]
ومن اتبع الهوى فقد عبده فلأن يطيع الباطل فقد عبد الله والأن يطيع الشيطان فقد عبده
الشيطان وبالجملة أمر الله سبحانه وتعالى نبيه بتبليغ جميع ما أنزل إليه من ربه
وقال وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والتبليغ فعلي وقولي [illegible] وإن لم [illegible]

[illegible]

فما [illegible] سبحانه المعبود [illegible] عن الرسالة والفعل المحض [illegible]
الذين [illegible] الربوبية والغنى ذكر الله رسول الله وذكر الرحمن أمير المؤمنين عليه السلام
والله أكبر قول الذكر

۱۰۶۹

قصیده در مدح [illegible]

[illegible] آورد

[illegible]

[illegible] آورد

[illegible]

[illegible] آورد

[illegible]

[illegible]

ای جوان از علوم [illegible] آورد
[illegible] نموت جواب یارب
[illegible] آورد
کوله [illegible] دانش [illegible] آورد
[illegible] کف
[illegible] آورد
حبسه [illegible]

در تماشای نظام [illegible] آورد
[illegible] بعید آورد
[illegible] آورد
[illegible] آورد
زینهار [illegible] آورد
و [illegible] خلق [illegible]

[illegible]
آن [illegible]
[illegible]

~~آن [illegible]~~
~~زیان [illegible]~~
~~[illegible]~~

غزل

نقش [illegible] نگار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رباعی

[illegible]
[illegible]
[illegible]

هر که در زلف گره در گره افتاده [illegible]
که دگر باز گره از دل [illegible]

[illegible]

شاها من و هست من کعبه تو گرفتم
حضرت من ... تو بیا

آینه رخ ازل ... حضرت دل
مظهر ذات لم یزل محمد ... کبریا

[illegible]

جمیع ... ما و ...
پایه قدر ... کنگره ... فلک

دل [illegible] از [illegible] عنا [illegible] تا [illegible]

[illegible] ز [illegible] چشم [illegible] سرو [illegible]

بس شبها [illegible] [illegible] بودم جام

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] عیسی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

جام [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مقصود

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

این حال [illegible] [illegible]

واین [illegible] [illegible]

درین دو روز آنکه زنند دم ز مهر ما
ببانگ چغانه ز آنچه آمد زنند [illegible]
ز جام وصل بیدلان [illegible] نوشند
زیادت [illegible] بنشانند
ببانگ [illegible] [illegible]
زدانش دل [illegible] آنکه [illegible] زنند
بکمان گردن [illegible] کمال [illegible]

ولی چه زار زار دم از آشنا زنند
بیک نیم جان که [illegible] خون [illegible]
[illegible] خونین [illegible]
لیکن درون [illegible] خون [illegible]
وگر در زمین [illegible]
[illegible] بسکنند
[illegible] عشق [illegible] [illegible]
زمین درگاه [illegible] بستنند
[illegible] دکهء [illegible]
با [illegible] آنی [illegible] کاشته [illegible]

سلمان ساوجی

گفتم خط و خالت گفتا بر آب بینی
گفتم درازی زلف و روی تابان ببینی

گفتم سیاه رویی گفتا در آب بینی
گفتا که در دلت شب چون آفتاب بینی

گفتم بخواب بینم زلف چو حلقه ها را
گفتم حلاوت کنم در راه چشم مستت

گفتا چو لب بدو تیغ و تاب بینی
گفتا در آینه بینی نیز و تو آب بینی

گفتم رخ تو بینم گفتا که تاب تعدد
گفتم لب تو بینم صد جان برای او را

گفتم بخواب جانا گفتا بخواب بینی
گفتا بهر نظر تو در لعل تاب بینی

گفتم درازی زلفان شب شد دراز تا روز

ای کعبه عشاق ابرو و زنجیر
باز آ که نه کمتر از دیگری ام

از روز ازل ... بتو خواهم
هر کس ز دو روز تو جان بستانید

هر کس ز دو روز تو جان بستانم
خ آن روز ... از او بر خواهم

لطف
گرم که خلق جهان گم کنیم

عشق تو را ... داشتم

گفتم داد از عشق و ... کرم
تا چو ... جان ... که تو ... هستم

لطف
گر چه ... تو بی غم بر ... داری
از دو ... چشم و ... دل داری

لطف ... و ... ز
از ... بتو ... داری

لمعه

ور نه بتو دیگر ز هجران کنمش
زنهار که یکسر شده ام

ور نه بتو دیگر صحرا کنمش
روز و شب در این غم داریم

در دیده تو دیگر صحرا کنمش
[illegible]

امید وصالت جانا ور نه
نه یوسف چهره داریم

از بهر دل خسته ز دل کنمش
نه کز [illegible] الهم

[illegible]

طبیب اصفهانی

عمری ز درد و رنجان به دل نشنید
که سر به جان آمد [illegible]

بیاور که [illegible] سکت نشنید
چو یاد [illegible] از دل نشنید

ز دنبال مجنون خانه ویرانه [illegible]
[illegible] که آشفته ام

که از [illegible] ناله [illegible] نشنید
[illegible] مجنون نشنید

[illegible] مرغ و [illegible]
[illegible] به [illegible]

ز [illegible] [illegible] نشنید
[illegible] حبیب [illegible]

طبیب از طلب درد کم نشد یکسر
کسی چو من به جهان [illegible] نشنید

عجب اغیار ایله گیتدک خلاف کیره کیم واردی
لطفله ایراد سالکیه ایله ایردی

بکمزه بکلرا ایکی دل [illegible] بنه
[illegible] ایراد [illegible] ودنیا [illegible]

بعض وجهی [illegible] کولدی
[illegible] وارده وارین کولدی
[illegible] بیرکیم [illegible]

خاریمی
بسم امدم بر کیمسه ایراد ایدرت
کاه عشوه کیدی زلف خوناب ایدی

[illegible] وباغ [illegible] جلب
نه [illegible] دکوب ایدی
[illegible] ایراسته [illegible]

[illegible]
بر ایراد اردی [illegible]
زلفینه عشق ایره وارجول وادی

کیم امین صحبتدن [illegible] ایتدی
ایراد قلعه کوردی

آیدندن [illegible] کیدم خبرین
بعد ارادن [illegible] آنا [illegible]
ایراد بکلر [illegible] واردی کوردی

[illegible] اروکمیه [illegible] ایدی
فارغ [illegible] وارجودی
بسماع امره [illegible]

نام [illegible] دنیا [illegible] فتح
بارسیه [illegible]

دکان [illegible] آمره وردی [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
بر اردن [illegible] وبانه [illegible]

[illegible] ایراد [illegible]
[illegible] سوال ایدی در [illegible]
ابیع [illegible] عیسی [illegible] کولدی
اردن صبح ازل [illegible]

[illegible] ایراد [illegible] ارو [illegible]
خونیم [illegible] کیدم اردو [illegible]

ابیع [illegible] ایدم [illegible] الطواف
ابیع [illegible] الحج [illegible]
ابیع [illegible] دردی [illegible]

[illegible] دنیا بوده [illegible]
دینی ودنیا [illegible] عظمت [illegible]

از طرف دیگر نیشغور لایی‌ها در طرف دیگر صدر حاجی عثمانی مشغول جنگ بود و الا ایران فاتح مرحوم
اوضاعی در سرحد و میرزا ... بود که گویند نقص بود ... قائم مقام الملک قائم مقام بزرگ نوشته

خدایا راست گویم فتنه از توست ولی از ترس نتوانم چغیدن لب و دندان
ترکان ختا را بدین خوبی نبایست آفریدن که از دست لب و دندان ایشان
دست و لب باید گزیدن میفرمایند بلوهای قند و ماش و قندجات افشره و امثالی
تمام است در حضرات دو حالت است یا عرب بی اندازه چون خورد و ختنه
قراقی لکرده ... یکی را بجز دیگری ... خلاف یا بوی دو ... بی اقداری
جو یا دید دو ... بی مانع چه ... اطفال دندان ... که تمام است
میکنند می زنند ... تازه خار چوبست اول بر پای باغبان رفت
از تاریخ ... سبع البلاد تبریز در فتنه مشغول صلاح مسلمین را در اسلام دیده
تا امروز چه در عهد جهانشاهی و مظفری و چه سلاطین صفوی چه نادرشاهی و کریمخانی
چه در حکومت ... واحد خانی هر کس علمای تبریز این احترام و عزت

و اعتبار روحانیت داشته‌اند و در این عهد از دولت ما و عنایات ما است در علم کربلا
باوج سما افراشته‌اند برای آن ... این ... امروز هم ما در ... مخالف
نشسته‌ایم و ما ملک خود ... محافظ خارجی عثمانی و اهل تبریز که گذشته در شهر
پای تخت ما آشوب و فتنه میکنند دکان و بازار می‌بندند و مسجد حمزه و باغ بشه
بروند و شهرت این حرکت را مروج در ملک روس و صفی خان در آستان
اسمعیل و دیگران در ملک روم ... اهل تبریز نفیه که فتحعلی خان عریضه
داشت ... که صد ... آقا ... بود ... میرزا مهدی آقای در پهلوی آنها آمده
فتاح غیر علیم چه جرأت و قدرت داشت در مقصد این حرکات شفق و سواد
که حضرات از آتش ... نه بما اما شما را چه افتاده است که از زهد ...
... سیر ... کتاب جهاد نوشته شده نوبت خاصه شما رسید
قبیل وقتی ... حالا دیگر بس است آنچه نیز خدمت معشوق ... که حدیث
آنچه با اهل ملاح حرف جهاد زدید با اهل سلاح حرف جهاد شده بود

[illegible]

که تمام ... [illegible] ... جمعه

نه روز جمعه پنجشنبه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مادر حالا در همان بیت دللدور دیر و حاجت کرز و شمشیر در قدم رکه کشته دیا بانگ پنجه کشنده

نوشته در کتاب شیخ محمد مرحوم نوشته

کتاب الی حضرت الشیخ الاصلی والفاضل المحقق مجتهد العصر علامة الدهر استاد الزمان

حفظه الله عن نوائب الزمان وبعد اهدا الجمیل التحیة والسلام وحزین التحیة والاکرام فان رحلة

الشیخ المبرور طیب الله تربته وانس فی جوار رحمته غربته قد غیر مجامع حالی

وکدر مشارع بالی واثر فی قلبی وجسدی واحرق جسمی وخلدی وضیق صدری

وعیشی وزلزل قلبی وطیشی لوم العیون علی المجنون حرام وهو غصن من سماء ایام

مسک الایام علی الشیخ الاجل حتی بکی علیه الدین والاسلام فات الفضائل

والعلوم النبویة مع الفضائل والعلوم الاسلام انکسر ظهر الاسلام وانقصم

وانقطع حبل الایمان وانفصم وصار معالم العلم منکوسا ومدارس الفضل

مدروسا وثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها شیء وکانت من سادات الفضل

شمس [illegible] فیض [illegible] ... علی ... سرج ... صحیح

[illegible]

و ان [illegible] ... الصلاح ... [illegible]

الجلیل ... [illegible] ... وعلو همم

[illegible]

عزم آن داریم [illegible] کنیم

جان و دل را [illegible] کنیم

[illegible] کنیم

[illegible] کنیم

[illegible] کنیم

[illegible] کنیم

گر تو ز کرکس برکنی پر را به ناک

همچو اسماعیل [illegible] کنیم

روزگار ازدم مجهول آمده

[illegible]

کار دنیا همه [illegible] بود

[illegible]

کار دنیا [illegible]

[illegible]

کار دنیا [illegible]

[illegible]

روزگار [illegible] بود

[illegible]

کار دنیا [illegible]

[illegible]

کار دنیا همه [illegible] بود

[illegible]

نه بنم بلکه همه جوهرلا
اینی عرض ... [redacted]

برادر اوزره ایکی گوهر بو
بیلی نابع و جوهر عرض

ایکی ایشی ان ماه اوله وه
کعبه و ... دلدل بو [redacted]

ازلیه و صفه ... بزی

هم ... بن ... یر بو
کعبه ... عار ... نر
کلدا ... طلب ... صلا
زیرا ... دو ... ری

بیرا امر ... وصه ... کان
... تو ... بو
... سو ... تحر ...

... که ... بو
قطره ... عمان بو
... الف ... دادر ... صلح
... ضد ... ادر

ال قصیده که ... عبرا ... جهان
کعبه ... ایری بو

یا ... جهان ... اله
و ... ادر ... نیز

بالفطرت ضارع علیه الصدا ... لدوه
مع الدنا ... نقدیری
... تقدیری ولادر الدنیا تقدیری
خطر ... تقدیری ... خطری
تعاضد ... ضد خط و خطری
ناعسه ... لقا ... فقه
... کوی قوام ... تعقیری
نه کان ... نه لا الا اسلام
نقش ... دراکت تقصیری

داننش در ره میدان جولان گاه نکت
~~... جان~~
کوک جهان ... مسلم کد
کو در علوم و فنون هم ... ماهری
مع لطف وکرم عذرم بپذیرم تو
در راه لطف وکرم ... عذر ...

... کد در علم حکمت
... علم ... فن
دانا ... اصول ... علم ... فن
... ر ... تقدیری
وار ... جبر ... تقدیری
... عقل و ... که جوهر
... علم ... تقدیری
... که ... لسان
... ایام ... ام

[redacted] ... لیرا ... تحریر ٢٠ ... ١٢٧٤
... قصیده ...

[illegible]

[illegible] آمد

[illegible] آمد

[illegible] آمد

[illegible] شهنشاهی
[illegible] آمد

ای [illegible]
[illegible] آید

[illegible] دانی
[illegible] آمد

[illegible]
[illegible] آید

[illegible]

[illegible]

[illegible] آمد

[illegible]

[illegible] آمد

[illegible]

[illegible] آمد

[illegible]

[illegible] از دل [illegible]

[illegible]

[illegible] نامه [illegible]

[illegible]

در ... [illegible]

... دل ... [illegible]

در کار ... [illegible] ... خضر ... [illegible]

در ... [illegible]

در ... کار ... [illegible]

دارو ... [illegible]

... [illegible] ...

در ... [illegible]

... [illegible] ...

قاآنی
خاقانی

دائما
خواهم ایستك جانانه توجه ویرم
ه زارکه و ه

اررزوی دل ایدرم تودوامادوم
اینی ارزمه ه

من ایدرلیترت کلام ولو
دردی زما

تن ارکس مت سوکولا یدوم
برجسم دوده

قوروشك قپایه ده کون باغچه مه نذر س
جوار مهر رویده قالوب اسمداره زلفون

ایت طالع نقدرا
جانیم ورایر عبرت جیم ایت یازه یابانده نقدرا
اوزدل نون الف
نون ی ورجنان عذرن طالع نقدرا
نعمان ایت نقطه ایت فانیم نقدرا
قالدیت

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

علیه لطف ایده ... ذوالفقاره

کچ یاجان باشلار دکار ... ذوالفقاره

... سکلمش غمزه اوله

... نه ذره ... اوله

... نیزه ... گوزارک

... گوزارک

عاشقم ... گوردن ...

... کسیلیم ...

... چشمن ... گوزارک

... اواره گوزارک

... پاره دوکلمه

... پاره ... اوله

عاشقم گوزلریه یارلک ... گوزلریه یار

ایکیمز ... اوله ... ادیکه یار

... گوزارک

[illegible]

ما كتبه الحاج محمد بك افندى ... فى تلفظات
دفتر ... واقعه ... ١٩٢٤

ان لم يجد ولكم رمياً | وفخر ازمان الملك ...
قطب المعالي دار الملك العليا | مركز ... دورانها
باكرم ... المحمود فانها | ... دركانها
طود المعارف ... وجود دها | ... عنانها
شمس المكارم ... من الانسان ... | ... انسانها
كعبة ... ان ... | ... الملك ... بنيانها
... بركة ... العليا | ... تعالى ... شانها
ما ... منها ... | ... شانها
... فيها ... | ذات ... اوطانها

... فضل ... دار
... از ...
... بيش
...
... ... سحر ...
... نيست
...
... ... عدن
...
... دل
يارب ... كشت ...
... الرحمن

صح

[illegible]
... بلبل ...
...
... ...
... بدون ...
[illegible]
از اصل ... وكرم ... باشد
... ... نيست

از رتبعات

در جواب شیخ ابو بکر [illegible]

[illegible] [illegible]

کفتم [illegible] ای شیخ ما

بر [illegible] نیز است

بر [illegible] است

با [illegible] و [illegible] است

کفت [illegible] از عالم

بر [illegible] نیز است

[illegible] بر [illegible] در [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] است

[illegible] مصطفی

[illegible] است

جو [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] است

[illegible] [illegible] علم

که [illegible] [illegible] است

کفتم

[illegible] [illegible] است

این [illegible] [illegible] است

[illegible] [illegible]

آتش [illegible] کشته ولکن

[illegible] نخود [illegible] است

۳

كم تركت ... [illegible]

[illegible] ... علم [illegible]

[illegible] ... والالم [illegible]

ولت [illegible] الكرب ... الطرب

[illegible] العيش ... [illegible]

[illegible] الروح [illegible] ... الكرب

بشرى اذ سعدت دار العلا [illegible]

في قدوم [illegible] ... الدار

[illegible] ... فصلت [illegible]

تبدل [illegible] ... العلم والادب

تبدل [illegible]

[illegible] خضره

فصحاها [illegible] ... تنتصب

جمعتها [illegible] ... تعلب

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... نصب

سكنا [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

امن [illegible] ... [illegible]

لهذا [illegible]

[illegible] ... [illegible]

يا من [illegible] ... [illegible]

الذي [illegible] ... [illegible]

يا [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... الكرب

لطوف [illegible] ... [illegible]

طواف [illegible] ... [illegible]

يا [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

الله [illegible] ... المصطفى [illegible]

الا [illegible] في [illegible]

فائده در بیان کمال طهوری و کمال شعوری و کمال حروفی کمال طهوری هر عدد عبارت

از جمع اعداد از واحد تا آن عدد بنظم طبیعی مثلا کمال طهوری نه چهل و پنج است

چه هرگاه از واحد تا نه جمع کنند جز این عدد حاصل نشود و کمال شعوری و کمال حروفی

نیز گویند عبارت است از کمال طهوری با جمیع اعداد که در تحت عدد اخیر واقع است

مانند نه هشت و هفت و شش و پنج و چهار و سه و دو و یک و مجموع این اعداد

با کمال طهوری مساویست با مربع عدد یعنی حاصل ضرب آن عدد در نفس خود

بس کمال شعوری و کمال حروفی نه هشتاد و یک خواهد بود والسلام

جناب سیده نسا فاطمه علیها السلام اسم از اسماء آنحضرت طا است بجهة آنکه تا عده کلمه از اسماء الله علیها السلام حروف

را رسیده است که حرف وسط هر اسم اصلی آن [illegible] اسم است لهذا حرف شده و حرف طا

یکحرف مثلا حم اسم جناب محمد صلی الله علیه و آله است و لی جناب علی بن ابی طالب علیه السلام

بس طا حاصل اسم جناب فاطمه علیها السلام است و جمع کرده است کمال این سه کمال شعوری

که هشتاد و یک است فاطمه و کمال طهوری سه که چهل و پنج است تا ختم

[illegible]

و فی الرسالة المنسوبة الی امیر المؤمنین علیه السلام

ومن کتب عشر ۱۴ وحمله معه الطبیعیة

فی اسرار الغیب واکشف عنه العلوم الکلیة

ووصل الی مطلوب و کلما ذکر فی خواص

الحروف فهو فی هذا الحروف و حده

ولکن ذاکر الهند من الوسن وقت الالف به

و هما باذن الله علام و وجه العلی

و فی الرسالة ... المنسوبة الی امیر المؤمنین علیه ... الاربعة عدد ... خط

من کتب اربع عشر ... الغیب ...

[illegible]

قال تعالى ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم في الارض ونري فرعون وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون وقال تعالى ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين

قال في بحار الانوار ونجعلهم ائمة يقتدى بهم الى الاقتداء بغيرهم الاعظم وقال ولد اللطف في ونمكن لهم في الارض في الاية تفسير

[illegible]

از آنجا با این دل حزین زخود بستی

جیب من تا ابد من چراغ شد

ای حق ببین دی بد اندیشه

چه خوش جیجی جیب می

چه خوش جیجی

یادگار میرزا جلال نوذری

[illegible]

لیت مرادک الله جذر عالما هو وفا کسب بمفرقه کلا

بموجبه العلم المصون لم علا طلوع وقت ثم عاره بلا

مع التحبیر بعیرن فی اوراق ابجا واحذف ما کررت منهما تصب

وبر علیه اسر مارال بسلا فتحصل ما ثبت لعد محجلا

والهاء زیادت خفیف وبه کامل وما بحسب الموضوع اجلی بعدها

مع نعیم علم الغیب وتبع تعللا ولا ان ما لها اضعف تکملا

اجتنب ارجو الا جرح ملام الهدی ولوکبه اثبت اسم واضعفها

فکن ضابط سر الکه اذ ان تجملا لتفصیل اول واجمع المتحصلا

فعم ضم اکل النو بهر فلا تکه وقد استه ضما ما قد جمعته فان کان مارا او بهوا ربع طالع

ولیلفظ ... والفان مارا وترا تا تاصلا فلیجوز بهر حصته وکن متاملا

حفظ

خصص بن فاز فصل ... فان کان لبس ... لعد فاعتد

الی لعد ورابع لنبت ... وان لم تکن اذ خلته ... ساعی فی لعده ساعی تکلا

... بحدول لم ... وتامنه ضده فی مسنه اذا

یا لیس ربع الطالع ... دخلت به فی لعه تطفر بالعله

بحدول مراک ... وان ... فذاک الدلیل وهو اول ناطق

... بلفظ جواب سره ... تکملا

فی اصله ... عدد تا نقر

وعرف اسمه تنهی عده اولا

کذا اثم ... سایرا

وارابعه ولعدین ... تکملا

لی ان ... فی لعطف ...

بکون اول الفظ ازو منحلا

فالف ورد ما فی لعطف ...

فقطع ... طوالع افلاک ... حکمه ... اعدا د عموم ... علا

فیطالع ... الغیب والاسلام

فیطلع ... تکملا

رجز

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

مضارع

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

بسیط مطوی

مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن

متقارب

فعولن فعولن فعولن فعول

مجتث

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

رمل

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

خفیف

فاعلاتن مفاعلن فعلن

مقتضب

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

هزج

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

سوز ایزایدا [illegible]

نور ملعها [illegible] نظم

صید [illegible] روحه

[illegible] متعدد

نعر جهاب

نحم [illegible] داخرق [illegible]

وم [illegible] فرقته [illegible]

ده [illegible] فصلده [illegible]

جهان [illegible] فرشته [illegible]

وصع [illegible]

[illegible]

[illegible] حضور صدار [illegible] احوال [illegible]

در ۲۴ [illegible] در ۱۲ [illegible]

در ۱۲ [illegible] در [illegible] ماه

[illegible] خصوص [illegible] در

[illegible] در خصوص [illegible]

[illegible]

[illegible] صدر اعظم [illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

[illegible] مضمونی [illegible]

[illegible] حضور صدار [illegible]

[illegible]

[illegible] اظهار [illegible]

[illegible]

[illegible] احوال [illegible]

[illegible] معمول اوله [illegible]

[illegible] معمول [illegible] معمول شد [illegible]

[illegible]

[illegible] جوابی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضور صدر [illegible]

[illegible] صدر اعظم

[illegible]

[illegible]

غيره

گر لطف نامه نولسم صفد شتابی

نامه در هجر تو صد ساله حکایت باقی

غيره

هر دو ر صورت ... طعن ... تو نه خطی

هر ... شفقه بات ... وار ...

گر نامه بیزار نه ده ره رسیدم

ویریر شوق ... پیشه

ورنه بر ... عذر نامه ...

... آرزو که ... شده

[illegible]

دلکان نا کان ... [illegible]

قطعی خیرا دلم ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

الى كيت البروج والطالع درجة/درجة وما قطعه وكذلك الدر فاخذ
عدد الباقي بالجمل المعلوم الحساب ابراهيم المرجوع الى راس الجدول
والصاف لذلك العدد وسلطان الطالع والكوكب الطالع والى
الجوزهر ان كان الطالع برجا ناريا او هوائيا وان كان مائيا
او ترابيا فالمضاف راس الجدول ونطرح الجموع ديا ما فضل
يدخل به في الجدول المجانس لبرج الطالع فان كان الطالع
برجا جنوبيا فيه باقي الجدول الجنوبي وان كان شماليا في
الجدول الشمالي فالمشهور السعد اول درجة ناطق فالكان اذ خلته
للعدد في فيه به ثانية وحده ثم ان لم تحسبه فيه به سبقه

وضربنا بع والتمر عشر هو ونقطا ما بين رحلت الكواكب والعقدتين وهما الجوزهر والذنب
الى ان نرى لذلك وجب آخذ انتماسك هو كي على النقاط المرور وتوقف الحدوث صحيح لكن ناطق
كما بينا في البحر القريب   ذهبه صورة الطالع والله

راس الكواكب والعقدتين والجدولين الشمالي والجنوبي والعمل فيما ياتي

فان تقف ما المطلوب تعينه علم ان نقاط الكواكب لتعه نسبه الى الجدول الشمالي ونسبة سبعة
لنسبته الى الجدول الجنوبي وبعطاه الطالع اثنا عشر والشهور اثنا عشر وكذا الى الحركة

مرکب الکواکب

[illegible] الکواکب [illegible] محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] الطالع [illegible]

[illegible] عقرب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ه

[illegible]

في منتخب التورية

يا ابن آدم استعانه سيبونى في اهوال بلا عهد

ما سمع الثمانى ولا يستقيم قلوبكم بالف موعظة

من كتاب

يا ابن آدم اذا كان قولك مليحاً وعملك قبيحاً

فانت رئيس المنافقين واذا كان ظاهرك

مليحا وباطنك قبيحا فانت اهلك الهالكين

كن لي اكن لك

اذكرني بالعبودية اذكرك بالربوبية

يا ابن آدم لا تك من البخل فان البخل

من الكفر والكفر من النار

لبعضهم

ليس التصوف لبس الصوف ترقعه

ولا بكاؤك ان غنى المغنونا

ولا صياح ولا رقص ولا طرب

ولا [illegible] كان قد صرت مجنونا

بل التصوف ان تصفو بلا كدر

وتتبع الحق والقرآن والدينا

وان ترى خاشعا لله مكتئبا

على ذنوبك طول الدهر محزونا

[illegible]

[illegible]

ولكن [illegible]

بود در قرآن ولكن [illegible]

ولكن [illegible]



لعلي بن الحسين عليه السلام

لا تخضعن لمخلوق على طمع فان ذلك نقص منك في الدين

واعلم بان الذي ترجو نائله من البرية مسكين بن مسكين

واستغن بالله من دين الملوك كما استغنى الملوك بدنياهم عن الدين

واسترزق الله مما في خزائنه فان ذلك بين الكاف والنون

ما احسن الدين والدنيا اذا اجتمعا لا بارك الله في دنيا بلا دين

مالي اذل لمخلوق واسئله الا سئلت الذي اعطاه يعطيني

فلقمة من جريش الخبز تشبعني وشربة من قراح الماء ترويني

وقطعة من غليظ الثوب تسترني الى الممات وتكفيني لتكفيني

[illegible]

رباعی از شیخ ...

لیس الا که وجود تست گر ما نبود

ور نبود تو موجب شئ جمله وجود

می خواست خدا اگر نبودی نبود ۸

در بود تو خویش را الکیه نمود

في قبول التوبة   ورد في الحديث انه كان في المدينة رجل مزاح فبينما هو يمشي
يوما واذا امرأة جميلة تمشي معه فمال اليها فقبلها فصاحت المرأة واتت
الى النبي فاشتكته فارسل اليه وقال له ما حملت بهذه المرأة تحكي انك
قبلتها فقال نعم يا رسول الله اليس من دينك القصاص فامرها ان تقتص مني
فضحك النبي صلى الله عليه وآله وسلم وقال انا عفونا عنك هل عندك توبة فقال نعم
فتاب من ساعته   قال الامام عليه السلام ليس منا من ترك دنياه
لدينه ودينه لدنياه   عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه
وآله اذا كان الرجل يحدث بحديث فعطس عاطس فهو شاهد حق   قال
علي عليه السلام من كتم علما فكأنما جاهله وقال ان الدنيا كصورة في صحيفة
كلما نشر بعضها طوى بعض

عمر ... نبشته بود

وقت ... بود

... بود

عطا ... بود

مبارک ... سوره ها ... نا

بجای نام ابراهیم هاشمی

قال تعالى يرفع الله الذين آمنوا والذين أوتوا العلم درجات

~~واحسرتا آيردي ملك~~
~~يار يار يدي~~

واحسرتا آيردي ملك يار يار بن
بلبلى كلشن ترك ايليب جور جار دند

يارسيز اولدي كوجه يار
ار زو حندي كوز يا لم نيم ابري بهار ايل

تي يا من ... وحسرتي آن كناره
روز ججزاده باكي كو تراح برار ادن

[illegible]

في الكوكب الدري عن النبي صلى الله عليه وآله جلوس ساعة عند العلماء أحب إلى الله من عبادة
ألف سنة والنظر إلى العالم أحب إلى الله من اعتكاف سنة في البيت الحرام وزيارة العلماء
أحب إلى الله تعالى من سبعين طوافا حول البيت وأفضل من سبعين حجة وعمرة مقبولة ورفع
له سبعين درجة   فيه لطافة قال عيسى عليه السلام لا تعلقوا الجواهر في أعناق الخنازير
ومعناه قول المسيح عليه السلام يا بني إسرائيل لا تحدثوا الجهال بالحكمة فتظلموها ولا تمنعوها
أهلها فتظلموهم   (عليه السلام) الحكمة جامع لمس ذي العيوب وهو كان م
نقاد به إلى [illegible]   في ربيع الأبرار في حفظ سر آخر   في الصابر الدرجات عن الصادق عليه السلام
ان حديثنا صعب مستصعب شريف كريم ذكوان ذكي وعر لا يحتمله ملك مقرب
ولا نبي مرسل ولا مؤمن ممتحن قيل فمن يحتمله قال من شئنا وفي رواية نحن نحتمله
وفي ذيل الحديث لما ثبت المسيح عند الصفا وكلامه وتحقيقا بأنه حجة فلو أنتج
في ربيع الأبرار في [illegible] سالكم [illegible] ولي صدر الا من عرف
التأويل من كلامهم عليهم السلام ظهر له أن القرآن له ظاهر تأويله وباطن تأويله
بجمعه فيهم وفي شيعتهم وفي أعدائهم وفي شيعتهم

در آیه ریش

آنچه بگذشت از ثلث
بشمار از نه ملک آهر

پس باریج ده تو بارسد
تا به برج زبر که می خواهد

لیک اینا دقیقه بشنند
لکر از بر لکر را تا آگاهد

ماه سال لکر نصف گذشت
دقو دریدل اول ماهر

ملکن لکر ماه سواحل و میدان
که درین گشت از غلط نشان

استخراج مرصع الفهر

هرچه از ماه شده شش لکن
پنج دیگر او از بر لکن

پس باینج از لکن بخانه شش
گیر برحوجا لمر ماه بدان

آنچه از پنج کم که بدین
ریشش و آنکه بیرون ده بخوان

سالهای ترکی

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار

سچقان ییل اود ییل بارس ییل توشقان ییل لوی ییل ییلان ییل

آنگاه به اسب و گوسفند است حساب حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

یونت ییل قوی ییل بیچی ییل تخاقوی ییل ایت ییل تنگوز ییل

[illegible]

زمانه از آن کس ستیزه کند
که او کار امروز فردا کند

نام جنید

بلا بالورن بلنده دو دوک
یرده ریما آ دردوک

نام عطار

چه آرد در حساب علم ...
... الابرار

نام ...

فلک از بهر ماه کرده پاسته
درع ماه من اکر ... باشد

نام ...

آشفته دل ...
... قلندر ...

نام ...

في كتاب [illegible]

بسم الله تبارك وتعالى

عن الصادق عليه السلام ان لله ملكا في السماء السابعة وهو موكل بكم معشر الشيعة يستغفر لكم وانه ليطلع رأسه من السماء الدنيا

الى السماء الى ما ينقطع اليكم وانا هذا الخلق المكوس وفي هذا الحديث حكاية طويلة يرجع حاصلها الى ان هذا الملك

يتعجب المعصيين لقول محمد ويدعو الله لكل صالح ومستغفر شاء الله

في روضة الكافي عن ابي عبد الله عليه السلام قال نحن اصل كل خير ومن فروعنا كل بر

فمن البر التوحيد والصلوة والصيام وكظم الغيظ والعفو عن المسيء ورحمة الفقير وتعاهد الجار والاقرار

بالفضل لاهله وعدونا اصل كل شر ومن فروعهم كل قبيح وفاحشة فمنهم الكذب والبخل والنميمة والقطيعة

واكل الربا واكل مال اليتيم بغير حقه وتعدي الحدود التي امر الله وركوب الفواحش ما ظهر منها وما بطن

والزنا والسرقة وكل ما وافق ذلك من القبيح فكذب من زعم انه معنا وهو متعلق بفروع غيرنا

حكاية للرضا مع الشيعة

روي ان علي بن موسى الرضا عليه السلام حجب الناس ولا يجيزهم ودخل عليه اذنه فقال ان قوما بالباب

يستأذنون عليك يقولون نحن من شيعة علي عليه السلام فقال انا مشغول فاصرفهم الى ان جاؤوا هكذا يقولون

ويصرفهم شهرين ثم ايسوا من الوصول وقالوا للحاجب قل لمولانا انا شيعة ابيك علي بن ابي طالب عليه السلام

قد شمت بنا اعداؤنا في حجابك لنا ونحن ننصرف هذه الكرة ونهرب من بلدنا خجلا وانفة

مما لحقنا وعجزا عن احتمال مضض ما يلحقنا بشماتة اعدائنا فقال علي بن موسى الرضا عليه السلام

ائذن لهم ليدخلوا فدخلوا عليه فسلموا عليه ولم يأذن لهم بالجلوس فبقوا قياما فقالوا يا ابن رسول الله

ما هذا الجفاء العظيم والاستخفاف بعد هذا الحجاب الصعب اي باقية تبقى منا بعد هذا فقال الرضا عليه السلام

اقرؤوا وما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم ويعفو عن كثير فما اقتديت الا بربي عز وجل

فيكم وبرسول الله وبامير المؤمنين ومن بعده من آبائي الطاهرين عليهم السلام عتبوا عليكم فاقتديت بهم

قالوا لماذا يا ابن رسول الله قال عليه السلام لدعواكم انكم شيعة امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

ويحكم انما شيعته الحسن والحسين وسلمان وابو ذر والمقداد ومحمد بن ابي بكر الذين لم يخالفوا شيئا

من اوامره ولم يرتكبوا شيئا من زواجره فاما انتم اذا قلتم انكم شيعته وانتم في اكثر اعمالكم

له مخالفون ومقصرون في كثير من الفرائض متهاونون بعظيم حقوق اخوانكم في الله وتتقون حيث

حيث لا تجب التقية وتتركون التقية حيث لابد من التقية لو قلتم انكم موالوه ومحبوه والموالون لاوليائه

والمعادون لاعدائه لم انكره من قولكم ولكن هذه مرتبة شريفة ادعيتموها ان لم تصدقوا قولكم بفعلكم هلكتم الا ان

تتدارككم رحمة من ربكم قالوا يا ابن رسول الله فانا نستغفر الله ونتوب اليه من قولنا

بل نقول كما علمنا مولانا نحن محبوكم ومحبو اوليائكم ومعادو اعدائكم قال الرضا عليه السلام

مرحبا بكم يا اخواني واهل ودي ارتفعوا ارتفعوا فما زال يرفعهم حتى الصقهم بنفسه ثم قال لحاجبه

كم مرة حجبتهم قال ستين مرة فقال لحاجبه فاختلف اليهم ستين مرة متوالية فسلم عليهم واقرئهم

سلامي فقد محوا ما كان من ذنوبهم باستغفارهم وتوبتهم واستحقوا الكرامة لمحبتهم لنا وموالاتهم

وتفقد امورهم وامور عيالاتهم فاوسعهم بنفقات ومبرات وصلات ودفع معرات ثم

في الحديث النبوي من مشى مع ظالم فقد اجرم

عن الصادق عليه السلام ان الله خبأ ثلثا في ثلث رضاه في طاعته فلا تحقروا منها شيئا فلعل رضاه فيه
وغضبه في معاصيه فلا تحقروا منها شيئا فلعل غضبه فيه وخبأ اولياءه في عباده فلا تحقروا احدا منهم
فلعله ولي الله نيازارم دلی هرگز دلی سوی که ترسم در او جای تو باشد

في روح الجنان روی ان امير المؤمنين ع اتاه اعرابي ذات يوم فسأله مسئلة فقال الاعرابي
هل تحسن ان تكتب فقال نعم قال اكتب بسم الله الرحمن الرحيم هذه حاجة الاعرابي الى الارض فكتب الاعرابي على الارض
فقير ومسكين وطالب حاجة فان انت قضيتها فانت الحميد وان لم تقضها لوما فانك اهلها والله
فرق الله للعبد موضع فقال عليه السلام لغلامه اعطه الحلة التي كساها رسول الله فلما اخذها
الاعرابي يقول كسوتني حلة تبلى محاسنها ان نلت حسن ثنائي نلت مكرمة ولست تبغي بما قدمته
بدلا ان الثناء ليحيي ذكر صاحبه كالغيث يحيي السهل والجبلا فقال عليه السلام يا قنبر
ما بقي من نفقتنا قال مائة دينار قال ادفعها الى الاعرابي فدفعها اليه فلما اخذها انشأ يقول
بدأت بالاحسان وثنيت باللطف وثلثت بالحسن وربيت بالكرم فمن ذا له حمد كحمدك في الدرس
عن ابن عمر من حسب الهموم دواعها الكف الله سموم
ومن ذا له فضل كفضلك في الامم

في نهج البلاغة الدنيا دار ممر فخذوا من ممركم لمقركم

في كتاب الغيبة للشيخ ره عن الشيخ ابي القسم الروحي قال اختلف اصحابنا في التفويض وغيره
فمضيت الى ابي طاهر بن بلال في ايام استقامته فعرفته الخلاف فقال اخرني فاخرته اياما فعدت اليه
فاخرج الي حديثا باسناده عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اراد الله امرا عرضه على رسول الله
ثم امير المؤمنين وواحدا بعد واحد الى ان ينتهي الى صاحب الزمان ثم يخرج الى الدنيا واذا اراد
الملائكة ان يرفعوا الى الله عز وجل عملا عرض على صاحب الزمان ثم على واحد بعد واحد الى ان يعرض
على رسول الله ثم يعرض على الله فما نزل من الله فعلى ايديهم وما عرج الى الله فعلى ايديهم وما استغنوا عن الله عز وجل طرفة عين

في العيون عن الرضا عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله سخر لي البراق وهي دابة من دواب
الجنة ليست بالقصير ولا بالطويل فلو ان الله تعالى اذن لها لجالت الدنيا والآخرة في جرية واحدة
وهي احسن الدواب لونا

في منهاج البلاغة عن ابن مسعود قال حب آل محمد يوما خير من عبادة سنة ومن مات عليه دخل الجنة
روى الصدوق باسناده عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله علي بن ابي طالب خليفة الله وخليفتي
في الارشاد عن حمران بن اعين عن القسم بن محمد بن ابي بكر عن رشيد وكان من خواص امير المؤمنين
قال رشيد وكنت في ليلة الى امير المؤمنين ثم وجدت منه خفة في نفسي في يوم جمعة فقعدت
لا اعلم شيئا من ان اخفى عن الماء واتى المسجد فاضطجع خلف امير المؤمنين فعقب ذلك فلما صعد المنبر
في جامع الاخبار عاد في الركعة فلما خرج امير المؤمنين من المسجد تبعته فالتفت الي وقال يا رشيد
الا تشكر فضلك في تبعتي ما ابكاك من ذلك وما قدرت ان تعمل فتقدم شيئا افضل من غسلك لصلاة الجمعة

ما ذلك لله وليس من خلق الله محمد جعله الله حولا الا اللهم وقال لي وتمنعون الكل

ان الله سبحانه بكل حال خلق الانسان رحيم مرتبه

فاني كنت وجدت خفة فصليت ودعوت لمن عادني فبعث الي ملك قال يا رسيلة فقلت واي شيء يا ام موسى
ما زدت في رزقي ولا نقصت عمري فقال لي يا رسيلة ما من مؤمن ولا مؤمنة يمرض مرضا الا نقص الله منه
ولا يحزن حزنا الا حزنت بحزنه ولا دعا الله وآمن على دعائه ولا يبكيك الا دعونا له فقلت بهذا
امير المؤمنين هل كان الملك في هذا المعرض كان في اطراف الارض منزله فكيف قال يا رسيلة ليس
يغيب عنا مؤمن ولا مؤمنة في مشارق الارض ومغاربها الا ونحن معه

في نهج الكرامة

ومنها التقسيم الذي ذكره مولانا وسيدنا الكاظم موسى بن جعفر وقد سأله ابو حنيفة وهو صبي فقال ابو حنيفة
المعصية ممن فقال عليه السلام المعصية لا من العبد او من ربه او منهما فان كانت من الله تعالى فهو اعدل
وانصف من ان يظلم عبده ويأخذه بما لم يفعله وان كانت المعصية منهما فهو شريكه والقوي اولى
بانصاف عبده الضعيف وان كانت المعصية من العبد وحده فعليه وقع الامر واليه
توجه المدح والذم وهو احق بالثواب والعقاب ووجبت له الجنة والنار فقال
ابو حنيفة ذرية بعضها من بعض الخ

اعلم ان الخطر تمر الشمس بالجدار والظلمة ظلمة زال الشمس

مما يدل على جواز اطلاق لفظ الخالق على غيره سبحانه قوله تعالى فتبارك الله احسن الخالقين
في الكافي في تفسير هذه الآية في التوحيد عن الرضا عليه السلام انه سئل وغير الخالق الجليل
خالق قال عليه السلام ان الله تبارك وتعالى قال تبارك الله احسن الخالقين وقد اخبر
ان في عباده خالقين وغير خالقين منهم عيسى بن مريم خلق من الطين كهيئة الطير

الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا قال ابو جعفر علیه السلام هذه الآیة لآل محمد و لشیعتهم سلام الله علیهم

کان الله ولم یکن معه شیء والآن کما کان قال امیر المؤمنین علیه السلام ما رأیت شیئا الا ورأیت الله

قبله وبعده ومعه وفی آیة وان الله لمع المحسنین ولا تحزن ان الله معنا وهو معکم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سعدی

نظر پاک مرا دشمن اگر طعنه زند

دامن دوست بحمد الله ازان پاکترست

[illegible]

اهدنا اذا ضللنا الطریق

فانت یا [illegible] ارشدنا الی الطریق

برحمتک یا الله

[illegible]

من كلام لقمان رحمه الله عاداني الاعداء فلم ار عدوا اعدى من نفسي وعالجت الشجعان
والسباع فلم يغلبني احد كما غلبني الصاحب السوء واكلت الطيب وضاجعت الحسان فلم ار الذ
من العافية واكلت الصبر وشربت المر فما رأيت اشد من الفقر وصارعت الاقران
ودبرت السلطان فلم ار اغلب من المرأة السليطة ورميت السهام ورجمت الحجارة
فلم اجد اصعب من كلام السوء يخرج من مطالب حق وتصدقت بالاموال والذخائر
فلم ار صدقة انفع من رد ضال الى الهدى

في الكافي في تفسير قوله تعالى يا عبادي الذين آمنوا
ان ارضي واسعة فاياي فاعبدون في مجمع
عن النبي صلى الله عليه وآله من فر بدينه من ارض
الى ارض وان كان شبرا من الارض استوجب
بها الجنة وكان رفيق ابراهيم ومحمد
صلى الله عليه وآله وسلم

بخط استاد دام ظله دیدم
که که از اسرار الهی در دفتر اخفا این مسطور کردند
عملک جملک حبک نادی

قال قوم للصادق ع
في كتاب الرجعة عن ابي الحسن موسى عليه السلام انكم تدعون من لا تعرفونه
فاين ندعو فلا يستجاب لنا قال لانكم

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام روایات بسیار ذکر شده است
که هر کس که بمرتبه سلمان و ابوذر رضی الله عنهما ملکه
قلب او مانند قلب ابراهیم خلیل الله باشد و از شیعه
بر حق به بند و دروغ گفته آنم و مستحق عذاب است

في الصحيح في تفسير قوله تعالى ...
عن بعض اهل المعرفة كلاما جيدا ...

۱۲۶۲

زیره مقوی	فلفل [illegible]	کندر [illegible]	دارچینی [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	جوز بویا [illegible]	زنجبیل [illegible]	[illegible]	[illegible]		

اول زیره سوده در لته پاک ... که بر ... بگذارند ... زیره
در جای ... بگذارند ... تنها ...
... سوده در ... بگذارند ... از ...
و ... سوده ... در جای بگذارند ... گرم ... سوده ... کرده ...
مخلوط ... نشسته ... بگذارند ... روز ... اول
... بچه ... زن و مرد ...

در خواص ایام ... از ایام ماه:
۱ و ۵ ... ۲ ... ۳
... ۴ ... ۵ ...
... ۶ ... ۷ ... ۸ ...
۹ ... ۱۰ ... ۱۱
... ۱۲ ... ۱۳ ...
۱۴ ... ۱۵ ... ۱۶ ... ۱۷
... ۱۸ ... ۱۹ ... ۲۰
... ۲۱ ... ۲۲ ... ۲۳
و ۲۴ ... ۲۵ ... ۲۶
... ۲۷ و ۲۸ ... ۲۹ ...
و الف ...

سئوال از کلام امام علیه السلام در خصوص ...
آ ه ه بلی ۲ و ۳ برعکس ۴ و ۵ با خرافه
۶ و ۷ و ۸ و ۹ ... ۱۰ دروغ ...
۱۱ و ۱۲ خوب ... ۱۳ و ۱۴ ...
بلی ... ۱۵ ... ۱۶ و ۱۷ با خرافه
۱۸ و ۱۹ ... ۲۰ و ۲۱ دروغ ...
۲۲ و ۲۳ ... ۲۴ برعکس و ۲۵ و ۲۶
... برعکس ... ۲۷ و ۲۸ ...
۲۹ و ۳۰ راست ...
در ... ۳۰ روز
در روز ... بعد از ... روز
... ظاهر گردد و در روز ... روز
... ظاهر ... بعد از ... روز
... بعد از ... ظاهر گردد
... و در ... بعد از ... روز ...
و در چهاردهم بعد از ... ظاهر
بعد از ... روز و در ...
... از ... ۱۴

٧٩

نصر ينصر نصرا ونصرة فهو ناصر وذاك منصور لم ينصر ما ينصر
ماض مضارع مصدر اسم فاعل اسم مفعول جحد مطلق جحد مستغرق

ما ينصر لا ينصر لن ينصر لينصر لا ينصر انصر لا تنصر لينصر
نفي حال نفي استقبال تأكيد امر غائب نهي غائب امر حاضر نهي حاضر اسم زمان ومكان

منصر نصرة نصرة نصار نصير نصور نصرى
اسم آلة بناء مره بناء نوع صيغة مبالغة صيغة تخفيف صيغة فعول صيغة نسبة

نصير الانصر ما انصره انصر به
صيغة تصغير احد تفضيل فعل تعجب فعل تعجب

تمت

٢٠٠ ٨٠٠ ٩٠٠ ١٨٥٠٠

روى المفيد في الاختصاص بسنده عن محمد بن سنان قال كنت عند ابي جعفر
عليه السلم فذكرت اختلاف الشيعة فقال ان الله لم يزل فردا متفردا
في الوحدانية ثم خلق محمدا وعليا وفاطمة فمكثوا الف دهر ثم خلق
الاشياء واشهدهم خلقها واجرى عليها طاعتهم وجعل فيهم ما شاء وفوض
امر الاشياء اليهم في الحكم والتصرف والارشاد والامر والنهي في الخلق
لانهم الولاة فلهم الامر والولاية والهداية فهم ابوابه ونوابه وحجابه يحللون ما شاء
ويحرمون ما شاء ولا يفعلون الا ما شاء عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون
فهذه الديانة التي من تقدمها غرق في بحر الافراط ومن نقصهم عن هذه المراتب
التي رتبهم الله فيها زهق وهوى في بحر التفريط ولم يعط آل محمد
حقهم فيما يجب على المؤمن من معرفتهم ثم قال خذها يا محمد فانها من مخزون
العلم ومكنونه هو ختامه مسك وفي ذلك فليتنافس المتنافسون تم

صحیح ... چند از کتب ... [illegible] ... ۱۲۶۱

جلد [illegible] | جلد [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible]